

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول اینکه ما چه موقع تحت تاثیر نعمت حاضر که الان در جنگ هستیم قرار می‌گیریم؟ بسیاری از دوستان گفته‌اند که ما متوجه نمی‌شویم که این یک نعمت است یا چندان تحت فشار نیستیم یا هنگام بمباران ما حتی بیدار هم نیستیم؛ برای برخی از افراد به خصوص کسانی که سوابقی از جنگ داشته‌اند می‌تواند اینگونه باشد و یا به شکل‌های دیگری این حالت را احساس نمی‌کنند. تصور انسان این است که باید ناگهان انگیزه زیادی برای حرکت و تغییر زندگی برای او ایجاد شود و وقتی این اتفاق نمی‌افتد می‌گوید این نعمت برای من ایجاد نشده است. در واقع به طور کلی و در حدی که حالات دوستان را رصد می‌کنم شاید بتوان ادعا کرد که هیچ یک از دوستان نیستند که تحت تاثیر این شرایط قرار نگرفته باشد و حالتی در آنها بروز نکرده باشد؛ منتها نیازی نیست حالات به این مرحله برسد، همین که به انسان شوکی وارد شود و از آن زندگی متداول به یک تغییری متمایل شود، حتی داشتن حالت گنگی و گیجی و هر چیزی که این زندگی متداول انسان را بر هم بزند، این بر هم زدن زندگی متداول یعنی آن خانه امن زندگی روزمره به هم خوردن و زمینه‌ای است برای حرکت کردن، تغییر و تحول. البته گاهی مواردی هست که انسان را از استفاده از این شرایط باز می‌دارد مانند تردیدها، نداشتن اعتماد به نفس یا انتظارات خاص و ...، این موارد باعث می‌شود که شوکی که به انسان وارد می‌شود کارکرد خود را نداشته و به درک نعمت و آمادگی نرسد، اما در نهایت در یک مرحله خاصی این برای افراد حاصل می‌شود و برای اکثر افراد هم حاصل شده است. همه کسانی که اینجا هستند به دنبال یک تغییر هستند حتی اگر بگوییم این جنگ هیچ اثری هم روی آنها نگذاشته است. اگر برای فرد انگیزه تحول ایجاد نشده بود الان در این جلسات نبود. پس سوال را می‌توان کلی‌تر مطرح کرد، انگیزه‌هایی برای انسان ایجاد شده است و این انگیزه‌ها عموماً با حدی از همت و درجه‌ای از اراده هم همراه است و در حال حاضر با رمضان هم همراه شده است، در عین حال موانعی از گذشته نیز وجود دارد، اما یک مانع هست که به خصوص در مواردی که انگیزه انسان بسیار قوی است، آن مانع برای انسان دردسر ایجاد می‌کند، سوال درباره آن مانع است. آن چه مانعی است که وقتی انسان آماده حرکت است و انگیزه‌اش قوی است، آن مانع اجازه نمی‌دهد که انسان به نتیجه برسد. گاهی انسان تاسف می‌خورد که چرا باید زمینه‌های مثبتی که در این رمضان همراه با جنگ رمضان به وجود آمده است و همراه با شهادت‌های خاصی که در آن رخ داده است می‌باشد، چرا این آفت باید همه چیز را از بین ببرد؟ آن آفت و مانع چیست؟

اگر بخواهیم از اصطلاحات رایج استفاده کنیم، البته با معنای کمی متفاوت‌تر از آنچه تاکنون شنیده‌اید، باید بگوییم آن آفت و مانع، **آفت وسط‌بازی** است. وسط‌بازی به چه معناست؟ یعنی انسان در معرض میدانی قرار گرفته است که آن میدان انگیزه او را زیاد می‌کند و راه‌ها و شاهراه‌هایی برای خدمت و حرکت درونی و بیرونی برایش ایجاد می‌کند و ابزار برای او مهیاست، اما انسان در یک موقعیتی قرار می‌گیرد که وسط میدان است و مشغولیت‌هایش هم بسیار زیاد است و درست مانند کسی که تمام استفاده را از این شرایط میبرد، تمام روح و ذهن و روز و شب او مشغول بوده و وسط است و پیوسته مانند کسی که در حال بازی است مدام در حال دویدن است و این دویدن با همه ابعاد وجودی‌اش است، اما **دستش خالی است**؛ با اینکه این همه حرکت و کار می‌کند اما صرفاً در حال دویدن و هیجان است اما هیچ حاصلی برای خود و دیگران و هیچ هدف خیری ندارد یا حاصل آن به تناسب آن انگیزه و میدان بسیار اندک است. انسانها در موقعیت‌های مختلفی قرار می‌گیرند که این موقعیت‌ها به نوعی وسط‌بازی در این میدان است. آفت هم در این است که فرد وسط میدان است و فکر می‌کند در حال کار است و نمونه بارز این وسط بازی مشغولیت آدمها در این

فضاهای مجازی است که ثمره دنیوی و اخروی چندانی ندارد، مشغولیتی است که انسان را به خود جلب می‌کند تا این حس وسط بودن انسان جبران شود. البته این آفت راههای دیگری هم دارد.

اگر بخواهیم اوضاع اجتماعی مردم ایران را تحلیل کنیم، در این سالها بالاترین انگیزه‌هایی که شاید از حیث جامعه‌شناسی و روانشناسی در دنیا بی‌نظیر است برای مردم ایران وجود داشته است و مردم ایران در تمام امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پا به رکاب بوده‌اند و از این حیث مردم ایران کم‌نظیر هستند، اما آثار آن چگونه است؟ آثار آن به تناسب این همه تلاش و انگیزه و در میدان بودن بسیار بسیار اندک است. دلیل آن این است که آفتی در حال از بین بردن این آثار است. آفت آن چیزی است شبیه وسط بازی، یعنی انسانها در میدان هستند اما میدانها طوری تدارک دیده شده است که افراد مشغولند اما مشت آنها خالی است و نتیجه و ثمره اندکی برای خود، مردم و جامعه دارند. این بالاترین مشکلی است که می‌تواند برای انسان در حرکت‌های روحی و اجتماعی می‌تواند وجود داشته باشد.

در مورد وسط‌بازی دو عامل می‌تواند بیشترین آسیب را داشته باشد، اول اینکه وقتی انسان انگیزه‌ها را کامل می‌کند باید راهی را برای خود پیدا کند و آن را محکم ادامه دهد اما انسان معمولاً پیوسته راه‌های مختلف را جلوی خود باز می‌کند و مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و به هر جا که می‌رود نگاهش به جای دیگر است. بر فرض حرکت روحی می‌کند ولی نگاهش به حرکت اجتماعی است و بالعکس. این آفت بزرگی است، از این شاخه به آن شاخه پریدن و این را بهانه‌ای برای انواع مشکلات کردن. دوم اینکه فرد به جای آنکه در مسیر خود حرکتی کند شروع به انتقاد بیجا از دیگران کند و این تاریخچه طولانی در ایران دارد. چیزی که در روانشناسی ایرانیان به خصوص از بعد از پیروزی انقلاب بسیار رواج دارد این است که شخصیت‌ها و آدمهای ارزشمندی که هر کدام در کشورهای دیگر می‌توانستند به عنوان قهرمان‌های ملی معرفی شوند، مورد هجمه و نقدهای غیرمنطقی درست یا غلط قرار می‌گیرند؛ آنگاه کار انسان به جای پرداختن به خود، ایجاد هجمه علیه آنهاست. یک جنبه این ماجرا این است که ما انسانهای ارزشمندمان را از بین می‌بریم و یک جنبه آن این است که با این کار بنیان‌های فکری‌مان را خراب می‌کنیم و فرزندانمان الگوهایشان را از دست می‌دهند. چیزی که در اینجا مدنظر است این است که انسان از این طریق موفق به وسط‌بازی می‌شود؛ در اینجا هم کسی ضرر نمی‌کند به جز خود انسان؛ این شیوه هیچ ارزشی ندارد به جز اینکه فرد موقعیت ارزشمند خود را از دست می‌دهد و در رمضانی این چنین ارزشمند که در آن جنگ به این مبارکی برقرار است و آن هم جنگی که چنین شهادتی دارد و جنگی که چنین انسانهای نابکاری در مقابلش هستند، به جای آنکه انسان استفاده کند، دو قدم هم به عقب می‌رود. حرفی که انسان به فرد دیگر می‌زند در عالم تکوین از انسان برداشته می‌شود؛ اگر انسان به یک فرد متوسط چیزی بگوید و بعد هم حلالیت بخواهد تمام می‌شود اما اگر به فردی بالاتر اینها را بگوید، این آثارش باقی می‌ماند.

در کتاب خاطرات آقای شبیری، مطلبی از قول آقای سید علی شوشتری (استاد استاد آقای قاضی بوده و سلسله آقای قاضی و علامه طباطبایی از ایشان شروع شده است) و شیخ انصاری نقل شده است؛ آقای شوشتری همراه و رفیق سلوکی آقای انصاری بوده‌اند که ایشان هم از بزرگان بوده و شیخ انصاری در فقه بسیار برجسته بوده‌اند و آقای شوشتری در مسائل روحی و سلوکی و این دو با یکدیگر رفاقتی داشته‌اند. در کتاب آقای شبیری نوشته‌اند که یکبار می‌خواستند با قایق از نجف به کربلا از راه دریایی بروند، در قایق عده‌ای افراد لالابالی در قایق بوده‌اند و شیخ انصاری را تمسخر می‌کرده‌اند و شیخ هم ساکت بوده و اهمیتی نمی‌داد، یکی از این افراد بیشتر از بقیه شیخ انصاری را مورد تمسخر قرار داد و شیخ علی شوشتری به شیخ انصاری اشاره می‌کنند که جواب او را

بدترین آفت - رمضان ۱۴۴۷

بده و ایشان بدون منظور سکوت کرده و جوابی نمی‌دهند. قایق به کربلا می‌رسد و وقتی که می‌خواهند پیاده شوند فردی که بیش از بقیه شیخ انصاری را مورد تمسخر قرار می‌داد مانند چوب خشک شده است و جنازه وی مثل سنگ سفت شده است؛ سید شوشتری با دیدن این صحنه به شیخ انصاری می‌فرماید من که گفتم جواب او را بدهید از همین می‌ترسیدم. چون کسی که به آدم جواب نمی‌دهد آثارش خیلی بیشتر است؛ گمان نکنید اگر بدون فکر و اطلاع به بزرگان حرفی را نسبت دهید هیچ اثری ظاهر نمی‌شود، بلکه حساب و کتاب خداوند در این عالم محکم است و آثارش نیز می‌ماند و کمترین اثر آن همین وسط بازی و از دست دادن موقعیت‌های ارزشمند است.